

راسیسم و خارجی ستیزی، نوعی نژادپرستی نوین

راسیسم «racism» واژه انگلیسی متشکل از «race»، نژاد، و «ism» ، یعنی طرف دار، است. راسیسم فرضیه ای است که بر اساس آن صفت های متمایز کننده و توانائی های انسان ها بوسیله نژاد آنها تعیین می شوند. ایمان به برتری یک نژاد بر نژادهای دیگر از اصول ریشه ای راسیسم است. نژادپرستی نوع خاصی از تعصب است که بر مبنای استدلال نادرست و عمومی کردن برخی خصوصیات به گروهی از انسانها، به گونه ای غیرقابل انعطاف، شکل می گیرد. تعصب Prejudice از کلمه لاتین «Praeiudicium» ریشه می گیرد و به معنای پیش داوری کردن، پیش از روشن شدن حقایق است.

به صورت مشخص هرگاه فردی اجازه دهد عقاید متعصبانه اش مانع از رشد و پیشرفت دیگری شود، تبعیض نژادی رخ داده است؛ و آنان که افراد یک نژاد یا یک قوم و یا یک فرهنگ را به بهانه های مختلف از برخی مشاغل خاص، مسکن، حقوق سیاسی و اجتماعی، فرصتهای تحصیلی ... محروم می کنند عاملان تبعیض نژادی هستند.

تاریخ نژاد پرستی

نژادپرستی مفهومی ایستا و فراتاریخی نیست، بلکه گفتمانی است که در دوران های گوناگون تاریخ بشر اشکال متنوعی به خود گرفته است. اما گوهر اصلی آن یکی است است: بازآفرینی دو انگاری «ما» و «آنها» و برتر خواندن یکی بر دیگری بر پایه تفاوت سازی های کلیشه ای نژادی یا قومی یا فرهنگی...

از یونان باستان گرفته تا روم باستان و ایران باستان نژاد پرستی وجود داشته و میلیون های انسان را اسیر تبعیض و تنفر کرده است. حاکمان عرب به غیر عرب ها عجم می گفتند و این واژه حتا با وجو شباهت مذهبی، تفاوت ماهوی بین انسان ها ایجاد کرده و انسان های زیادی را از حقوق انسانی شان محروم کرد.

اما الگوی قرن بیستم نژاد پرستی در هندوستان نظام طبقاتی کاستی و تبعیض های ناشی آن میلیون ها انسان را قربانی کرد. در آفریقا پدیده آپارتاید شهرت برجسته ای در نفرت پراگنی های نژادی و قومی دارد. در آمریکا تبعیض و برده داری تعداد زیاد سیاه پوستان را قربانی این تفکر شوم کرد.

در قرن آخر نازی ها، دیگران را «آن دیگری» تعریف کرده بودند. علاوه بر این آنها بر پایه نظریه داروینیسیم اجتماعی کولی ها یا رومرها، توان خواهان و حتا سالمندان را برای جامعه «سودمند» ندانسته و مانعی بر سر راه پیشرفت تلقی می کردند. در نهایت با ارائه راه حل حذف فرجام تکوین نازیسم را به نمایش گذاشته شده و فاجعه انسانی خلق کرده اند.

در افغانستان دهه هاست که حاکمان پشتون به تاسی از نازیسم اروپای اکثریت مردم افغانستان را بیگانه تعریف کرده و تحت نام «آن دیگری» به برتری قومی و مذهبی دامن زده و میلیون ها انسان را کشته، معلول و آواره کرده اند که در حال حاضر گروه افراطی طالب نمونه برجسته نژاد پرستی است. اما در اروپا در عصر پسا استعمار بیشتر مهاجران هستند که آماج حملات نژادپرستی نوین قرار می گیرند.

نژاد پرستی کلاسیک و نوین

نژادپرستی در شکل کلاسیک خود بر این ایده استوار بود که از منظر بیولوژیک، «نژادهای برتر و فروتر وجود دارند، و این برتری و فروتری نژادی، می تواند نابرابری در جامعه را توضیح دهد و توجیه کند». اما، با وجود منسوخ شدن نظریه تفاوت های بیولوژیک، نژادپرستی فرهنگی و رفتاری از میان نرفته است. مثلاً، هنوز هم عقب ماندگی اقتصادی سیاهان به «تنبلی» شان نسبت داده می شود که تفکری به جا مانده از ایده «نژادپرستی بیولوژیک» یا «داروینیسیم اجتماعی» است.

ابرام کیندی متعقد است که نژادپرستی نوین را باید در سیاست ها و ایده ها و در بستر روابط قدرت جست و جو کرد، نه افراد. نژادپرستی نوین، دفاع از قدرت و امتیازات یک گروه نژادی به بهای فرودستی و محرومیت گروه های نژادی دیگر است.

چنان که کیندی استدلال می کند، معمولاً تمام افراد، حتا نژادپرستان، نیز می گویند که نژادپرست نیستند. ولی در عین حال، افراد عقایدی را ابراز می کنند و از سیاست هایی حمایت می کنند که نژادپرستانه است. ما در اطراف خود کسان زیادی را می شناسیم که در سخن با نژادپرستی مخالفند، ولی اقلیت های مذهبی و رنگین پوست را «نجس» می گویند، و یک سلسله خصوصیات منفی و جرایم منجرکننده را به یک گروه قومی و ملی نسبت می دهند. بر همین مبنا، کیندی می گوید که «متضاد نژادپرست، غیرنژادپرست نیست، بلکه ضد نژادپرست است. تفاوت این دو در چیست؟ یک نژادپرست باور دارد که مشکلات، ریشه در ذات یک گروه از مردم دارد، اما یک ضد نژادپرست عقیده دارد که ریشه های مشکلات مردم را باید در روابط قدرت و سیاست های جاری جست و جو کرد. یک نژادپرست، نابرابری های نژادی را حفظ می کند (یا در برابر آن بی تفاوت می ماند)، ولی یک ضد نژادپرست، با این نابرابری ها مقابله می کند».

او بیشتر روی واکنش و نقد فعال افراد بر سیاست ها و رفتارهای نژادپرستانه تاکید دارد تا تلاش اخلاقی فردی برای تبری جستن از نژادپرستی، زیرا بر این باور است که عدم تلاش اعضای جامعه برای شناخت تفکرات و سیاست های نژادپرستانه، به بقای نژادپرستی در جامعه و دولت کمک کرده است

مشکل اصلی در اشکال نوین و پنهان نژادپرستی این است که در زندگی روزمره، محیط کار، رسانه ها، گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی و حتی در سیاست گذاری بسیاری از احزاب سیاسی جریان دارد. امری که حتا در برخی کشور های اروپایی زمینه ساز رشد احزاب سیاسی خارجی ستیز و راسیستی شده است. بصورت کلی می توان گفت که شالوده راسیسم نوین بر چهار ستون استوار است:

۱. جداسازی "ما" از "آنها"

۲. دگرسازی ماهوی و ذاتی «آنها» بر اساس تفاوت نژادی، قومی، فرهنگی...

۳. برتر دانستن نژاد، قوم و فرهنگ «ما» و کهنتر دانستن نژاد، قوم و فرهنگ «آنها»

۴. تهدید دانستن "آنها" که برای حفظ سلامت، باید آنان را "تصحیح، پاکسازی و حتا اخراج و حذف کرد.

نژادپرستی نوین یا راسیسم فرهنگی، بیشتر برتری فرهنگی "ما" بر "آنها" تاکید می کند. اما "آنها" کیستند؟ از نظر راسیسم: «آنها مهاجران و پناهنده های هستند که از کشورهای دیگر با فرهنگ متفاوت به اروپا آمده و علاوه بر هزینه اقتصادی، با ارزش های حاکم در جامعه چالش داشته و با کج روی هایشان، تهدیدی برای امنیت کشور به شمار می روند». بدین ترتیب "بیگانه هراسی" را بیشتر در قالب هراس از مهاجران بازتولید می کنند. در اروپا و آمریکای شمالی بیشتر از همه مهاجران غیر سفید پوست و یا آنهای که ظاهر و یا پوشش متفاوت دارند در معرض تحقیر، تبعیض و بیگانه هراسی قرار دارند. امری که بسیاری از پژوهش گران را برآن داشته تا ردپای نژادگرایی کلاسیک را در تبعیض اتنیک نیز جستجو کنند.

در گفتمان راسیسم فرهنگی، "ما" (راسیست ها) همچون گروهی یکدست برخوردار از فرهنگ برابری طلب جنسیتی، نرمال، عقلانی، متمدن، دمکرات، صلح جو و تنها امکان و الگو پیشرفت به شمار می روند. حال آن که "آنها" (مهاجران و به ویژه پناهجویان) همچون گروهی یکدست، عقب مانده، خطرناک، پدرسالار، خشن، سربار و تهدیدی برای پیشرفت جامعه وانمود می شوند.

در گفتمان نژادپرستی نوین، مهاجران مسئول گسترش کلیه ناهنجاری، کجروی و نابسامانی های جامعه از بیکاری و بزهکاری گرفته تا حاشیه نشینی، فقر، خشونت، اعتیاد و جرم ها هستند. به همین دلیل باید با سختگیری جلوی ورود مهاجران و پناهجویان را گرفت و همچنان کسانی را که ناتوان از ادغام هستند و یا بدتر از آن جرمی مرتکب می شوند از کشور اخراج کرد.

عوامل شکل‌گیری راسیسم

نظریه مارکسیستی از منظر اقتصادی، راسیسم (و فاشیسم) را زائیده سرمایه‌داری پیشرفته، منطق سودجویی و خشن‌ترین چهره آن می‌داند که در متن برآمدن بحران‌های اقتصادی، «نقاب از چهره برمی‌کشد».

نظریه انتقادی اما راسیسم را از منظر جامعه‌شناختی بررسی کرده و آن را از پیامدهای عصر روشنگری و مدرنیته، عقلانیت ابزاری، ایدئولوژی پیشرفت و به ویژه داروینیسم اجتماعی (انتخاب اصلح) در غرب می‌داند. همچنین میراث استعمار و برده‌داری در اروپا و آمریکا و شکل‌گیری دولت‌های ملی در غرب به شکل‌گیری ناسیونالیسم، اروپامحوری و غرب‌محوری منجر شده که این خود زمینه‌ساز اندیشه نژادپرستی است.

نظریه سوم که بیشتر خاستگاهی روان‌شناسانه دارد بر «بیگانه‌هراسی» همچون سرمنشاء راسیسم تأکید می‌کند. از این منظر راسیسم ریشه در تمایلات نارسیستی افراطی و غلوشده‌ای دارد که شباهت‌ها را یکسره ارج نهاده و از تفاوت و «بیگانه» هراس و نفرت دارد و آن را تهدیدی علیه خود می‌یابد.

نگرانی‌های اقتصادی و ارزشی و ارتباط آن با رشد راسیسم

تجربه نازیسم در اروپا نشانگر نقش بروز بحران و دشواری‌های اقتصادی در رشد راسیسم است. امروزه نیز با رشد دشواری‌های اقتصادی، نگرانی از بدتر شدن اوضاع، تمایل به راست افراطی، پوپولیست و خارجی ستیز را به ویژه در میان گروه‌های آسیب‌پذیر افزایش داده است.

گروه‌های آسیب‌پذیر یا برخوردار از تحصیلات پایین‌تر و همچنین کسانی که تماس کمتری با مهاجر تباران دارند، نظر منفی‌تری به مهاجران و پذیرش آنها دارند. این گروه‌ها نگران از دست دادن موقعیت، شغل، مسکن، بهداشت، خدمات و رفاه اجتماعی و دیگر حقوق شهروندی خود هستند. همچنان نگران خدشه دار شدن ارزش‌های اجتماعی‌شان و رشد کج‌روی و بزهکاری بوده و مهاجرین را علت اصلی خرابی اوضاع تلقی می‌کنند.

در کنار آن همچنین در سطح اروپا کاهش رفاه اجتماعی و گسترش شکاف طبقاتی برخاسته از جهانی شدن نئولیبرالیسم زمینه‌ساز رشد راست پوپولیست و ناسیونالیست شده است.

اما از طرف دیگر رشد چشم‌گیر راسیسم در برخی کشورهای ثروتمند مانند کشورهای اسکاندی‌ناوی نشان می‌دهد که دشواری‌های اقتصادی، تنها دلیل رشد خارجی‌ستیزی و راسیسم نیستند. بصورت مشخص در سوئیس که

یکی از کشور های مرفه است، حزب ضد مهاجر تقریباً دهه ها است که بصورت سنتی جایگاه سیاسی برتر را در اختیار دارد. با وجود کاهش آرای این حزب در سالهای آخر، جایگاه برتر سیاسی این حزب هنوز هم حفظ شده است. هرچند در چند سال آخر احزاب سبز رشد قابل توجهی داشتند، اما هنوز تا رسیدن به جایگاه برتر سیاسی فاصله دارند و همچنان جایگاه سیاسی احزاب ضد نژاد پرستی هنوز هم فاصله زیادی با تصمیم گیری های اصلی دارد. روند تحولات سیاسی در جامعه سوئیس برخلاف اکثر کشورهای اروپای بوده است. در اکثر کشورهای اروپای که راسیسم در گذشته کاملاً در حاشیه بود و در حال تقویت شدن و وارد عرصه تصمیم گیری شدن است. اما در سوئیس در گذشته گروه های ضد نژاد پرستی در حاشیه بودند و در حال حاضر در حال شکل گیری و تقویت شدن هستند.

بنابراین می توان گفت که تنها گروه های کم درآمد نیستند که جذب راسیسم و خارجی ستیزی می شوند. امروز نوع آرای انتخاباتی تنها وابسته به توان مالی افراد یا رای به قصد بهبود شرایط اقتصادی نیست، بلکه نقش رویارویی ارزش ها در آن بیش از پیش برجسته شده است. رای بسیاری از کسانی که از درآمد خوبی برخوردارند به احزاب چپ به قصد دفاع از ارزش های برابر انسانی و ایستادگی در برابر نژادپرستی است.

این که درصد رای دهندگان به حزب خارجی ستیز در طبقه کارگر، افراد با تحصیلات پایین تر، مردان، سالمندان و روستائیان به مراتب بیشتر از زنان، جوانان، دانشجویان، تحصیلکردگان، طبقه متوسط و اهالی شهرهای بزرگ است، نشان دهنده آن است که به جز عامل اقتصادی، برخورداری از ارزش های متفاوت در نوع رای گروه های گوناگون نقش دارد.

رابطه افزایش مهاجرت و پناهندگی با رشد راسیسم

آیا افزایش تعداد پناجویان در منفی تر شدن نگاه به مهاجرت و رشد راسیسم و خارجی ستیزی نقش ندارد؟ تحقیقات و نظر سنجی ها نشان می دهند که رشد مهاجرت در رشد نگاه منفی به مهاجران و به ویژه پناجویان افزایش داشته است.

این در حالی است که تمام تحقیقات علمی نشان دهنده "سودآور" بودن مهاجران است و اینکه چرخ صنعت و خدمات بدون آنان باز می ایستد. جامعه و بازار به مهاجران برای مقابله با پیر شدن جمعیت و کاهش باروری و جبران کمبود نیروی کار انسانی به شدت نیازمند است.

شاید بتوان گفت که میراث استعمار که برتری طلبی در اروپا را به بخشی از فرهنگ مسلط بدل ساخته و سلطه عقلانیت ابزاری که به جای مراقبت و همبستگی، انسانها را تنها از منظر سود آوری محک می زند، هر دو بالقوه

زمینه ساز رشد راسیسم هستند. اگر قرار باشد تنها از منظر "سودآوری" به مهاجران بنگریم، تکلیف نگهداری از سالمندان و دیگر گروه‌های اجتماعی نیازمند چه خواهد شد؟

نگرش‌های منفی و قوانین غیر منطقی و غیر عادلانه برخی کانتون‌ها در سوئیس باعث شده است که بسیاری از مهاجران در حال انتظار، اجازه کار نداشته باشند. این قوانین که به منظور فشار بر پناهنده‌ها تدوین گردیده است، علاوه بر نادیده گرفتن نیازهای انسانی از جمله اقتصادی و اجتماعی پناهجویان، آسیب‌های جدی جسمی و روحی را به این افراد وارد کرده است. از طرف دیگر این نگرش‌ها و مقررات زمینه ساز رشد بازار سیاه کارگری شده و بسیاری از مهاجرین همچون نیروی کار ارزان و نماد از "بردگی نوین" سودهای کلانی را نصیب کارفرمایان غیر مجاز و بی رحم کرده‌اند. این برده‌گیری و بهره‌کشی کارفرمایان غیر مجاز و بی انصاف، چنان وحشتناک است که جز نیاز بیش از حد و مجبوریت مفرط یک مهاجر، هیچ چیزی دیگری رفتار این کارفرمایان غیر مجاز را نمی‌تواند توجیه کند.

پس این مهاجرت نیست که باعث شکل‌گیری نگاه‌های منفی شده است، بلکه محدودیت‌های به ظاهر قانونی و اجتماعی است که عملاً یک مهاجر را به سمت یک جایگاه منفی و کهنتر سوق می‌دهد و حتی با فشار آنها را در آن جایگاه نگه می‌دارد. این محدودیت‌ها است که بدون درک نیازهای انسانی یک مهاجر، این افراد را مجبور می‌سازد که از یک چهره مثبت به یک چهره منفی تبدیل شوند. به همین دلیل هرچه موقعیت مهاجران در جامعه جدید شکننده‌تر و نامطلوب‌تر شود، خارجی‌ستیزی و نژادپرستی نوین زمینه رشد بیشتری می‌یابد. این محدودیت‌ها سرانجام پناهجویان را به عنوان گروه ضعیف و ناسازگار جامعه تلقی کرده و آماج حملات هرچه بیشتر گروه‌ها و ایدئولوژی‌های اقتدارگرا و نژادپرست قرار می‌گیرند.

هرچند در سوئیس مانند برخی دیگر کشورهای اروپای مهاجرستیزی کمتر باعث برخوردهای فزینگی می‌شود، اما صورت پنهان و ساختاری آن بسیار زننده و حتی نابودکننده است و یقیناً انسان مهاجر را نابود می‌کند. تجربه نشان می‌دهد که در سیستم اداری برخی کانتون‌ها در سوئیس یک نوع نگرش شدید راسیستی پنهان بصورت زیرکانه و دقیق توسط سازمان‌ها و کارکنان اعمال می‌شود و مردم بومی سوئیس کمتر متوجه آن می‌شوند.

بنابر این از منظر جامعه‌شناختی می‌توان گفت که ریشه راسیسم نه در بی‌اطلاعی، «هراس از بیگانه» یا پیش‌داوری‌های قوم‌مدارانه، بلکه در ایدئولوژی برتری‌طلبانه نژادی و قومی نهفته است. روابط قومی عموماً یک رابطه نابرابر قدرت است که صرفاً جنبه بومی نداشته، بلکه مهاجران در سرزمین جدید نیز موقعیت یک اقلیت قومی را می‌یابند که در پی تبعیض با خطر حاشیه‌نشینی روبرو می‌شوند. هرچه این حاشیه‌نشینی بیشتر باشد، خطر

رشد خارجی ستیزی بیشتر خواهد بود. این حاشیه نشینی و انزواي اجتماعی بصورت ناخواسته خط فاصل بلند را در میان مهاجران و مردم بومی ایجاد کرده است.

تفاوت‌های فرهنگی و بیگانه ستیزی

بسیاری راسیسم را برخاسته از نوعی خود شیفتگی جمعی می‌دانند که "بیگانه هراسی" پیامد آن است. نابردباری و هراس از «دیگری» در کنار ناکارایی الگوی جامعه چندفرهنگی در تحقق به هم پیوستگی در جهان امروز، «دفاع از فرهنگ ملی»، نگاه منفی به مهاجران و میل بازگشت به گذشته را افزایش داده است.

همچنین ظهور اسلام‌گرایی افراطی در خاورمیانه و شمال آفریقا و رشد رادیکالیسم مذهبی این دل‌نگرانی‌ها را شدت بخشیده است. رشد "جوامع موازی" با ارزش‌های متضاد در کشور، افزایش بزهکاری به ویژه در مناطق حاشیه نشین که مهاجران در آن اکثریت جمعیت را تشکیل می‌دهند به این دل‌نگرانی‌ها دامن زده است. هم از این رو خارجی ستیزی، مسلمان ستیزی و ناسیونالیسم محافظه کار واکنشی در برابر این روندها است که جهانی شدن و گسترش مهاجرت‌ها تنها بر شتاب آن افزوده است.

روشن است برخی از مهاجران و پناهجویان به دلیل پیشینه طبقاتی و اجتماعی پائین تر یا برخی تعلقات دینی و فرهنگی خود یا به دلیل تبعیض نژادی ساختاری، با خطر طرد اجتماعی و حاشیه نشینی بیشتری روبرو هستند، امری که آنان را بیشتر در معرض آسیب‌های اجتماعی، بیکاری، فقر، نیازمندی و حتی بزهکاری و خشونت ورزی قرار می‌دهد. برخی از آنان گسترش تعلق و تعصبات دینی و قومی خود را راه حلی برای هویت یابی و مقابله با موقعیت شکننده خود یافته و از پذیرش هنجارهای جامعه نوین سرباز می‌زنند. امری که به گسترش شکاف‌ها و تنش‌های انتیکی و خارجی ستیزی می‌انجامد. اما این پدیده‌ها بیش از آن که معضل فرهنگی غیر قابل تغییری باشد، مرتبط با موقعیت طبقاتی شکننده بسیاری از این افراد و شکاف اجتماعی و طبقاتی فزاینده و تبعیض‌های ساختاری در جامعه است.

انگشت نما کردن کجروی‌های اجتماعی در میان عده قلیلی از مجموعه مهاجرت‌باران به جای برجسته کردن تمایل اکثریت آنان به مشارکت در بازار کار و اجتماع به رشد پیش‌داری‌ها و نگاه منفی به مهاجران یاری می‌رساند. این گونه سیاه‌نمایی، تعمیم بخشیدن و نسبت دادن تمام آن به "تفاوت‌های فرهنگی"، بخشی از کلیشه سازی نژادپرستی نوین در تفکیک "آنها از ما" است. امروز بسیاری از مسلمانان مهاجرت‌بار در اروپا زندگی می‌کنند اما اروپا در زندگی آنان حضور همه‌جانبه‌ای ندارد و در حاشیه به سر می‌برند. این مشکل هنوز در بسیاری از کشورها وجود

دارد و هنوز هیچ کدام از کشور های اروپایی و جوامع چند فرهنگی مشکل حاشیه‌نشینی، تبعیض و شکاف بین جامعه اکثریت و مهاجران را حل نکرده‌اند.

تأثیر رسانه‌ها و سیاست‌گذاری در رشد راسیسم

پژوهش‌ها نشان می‌دهد که رسانه‌های در سال‌های اخیر بیشتر به ارائه تصویری منفی از مهاجرین و پناهجویان به عنوان "مشکل" اجتماعی به جای یک امکان یا تشویق همبستگی با آنان پرداخته‌اند و کمتر به پیشرفت‌هایشان و نقش مثبت‌شان در گرداندن چرخ جامعه اشاره کرده‌اند. رسانه‌ها در دفاع از "هنجارهای مرسوم" معمولاً طوری وانمود می‌کنند که گویی ارزشهای جهان شمولی نظیر برابری جنسیتی، دموکراسی، حقوق کودکان و نظایر آن، ارزش‌های مختص جامعه اروپا بوده و مهاجرین گویی یکسره از آن بی‌بهره‌اند و تنها به شرط یادگرفتن و فراگرفتن آن می‌توانند در جامعه ادغام شوند.

اگر جرم یا خطایی در میان فرد یا گروهی مهاجر تبار رخ دهد، بلافاصله مهاجر بودن آن به رخ کشیده می‌شود و سیل تحلیل‌ها درباره "تقابل فرهنگی" برای توضیح این رخدادها سرازیر می‌شود.

اما اگر مردان غیر مهاجر دچار ارتکاب جرم شوند، کمتر رسانه‌ای علاقه‌ای به بازتاب آن داشته یا در صورت بازتاب هرگز به "فرهنگ ملی آن" ربط داده نمی‌شود، بلکه در بهترین حالت ویژگی‌های فردی و خانوادگی برجسته می‌شود.

ریشه این استانداردهای دوگانه در قوم‌مداری (اتنوسنتریزم) که بنابر آن "ما" مظهر خوبی و آن "بیگانان" و "دیگری" مظهر پلیدی است، نهفته است. انتقال حس گناه جمعی برای خطای فردی یک مهاجر تبار، با دامن زدن به گفتمان جداسازی "ما" از "آنها" زمینه ساز رشد راسیسم فرهنگی می‌شود. چون واقعیت این است که در میان هر دو گروه افراد مثبت و منفی پیدا می‌شود.

علاوه بر نقش رسانه‌ها، بیشتر احزاب سیاسی نیز در پی مهاجرت سال ۲۰۱۵ لحن خود را نسبت به مهاجرین تند تر کرده و همچون رسانه‌ها عمدتاً به سیاه‌نمایی به ویژه از جوانان پناهجو همچون مشکل جامعه پرداختند. عروج گفتمان "امنیت‌گرایی" همچون گفتمانی سیاسی که مهاجرت و پناهجویان را تهدیدی برای جامعه می‌خواند، بهترین خوراک تبلیغاتی برای رشد احزاب خارجی ستیز است.

با اتخاذ سیاست سخت‌گیرانه تر دولت و دیگر احزاب درباره حقوق پناهجویی و مهاجرت، فرایند عادی سازی از خارجی ستیزی و نژادپرستی نوین شتابی بی‌نظیر گرفته است. از طریق انگشت‌نما کردن مهاجرت‌باران و پناهجویان

به عنوان مسبب تمام "ناامنی ها" و نابسامانی‌ها و مسئول افزایش خشونت و تجاوزات جنسی که بدون تحقیق علمی و بی طرف در رسانه‌ها بازتاب یافت عادی سازی خارجی ستیزی بیشتر می‌شود.

رشد راست پوپولیست در آمریکا و اروپا

احزاب ناسیونالیست، راست پوپولیست و خارجی‌ستیز در دهه‌های اخیر در تمام اروپا و آمریکا رشد کرده‌اند. ریاست جمهوری ترامپ، خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا، پیشروی‌های راست افراطی در فرانسه، ایتالیا، آلمان و بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی نمی‌تواند بر سرنوشت کشورهای دیگر بی‌تاثیر بماند. به ویژه آن که در بسیاری از این کشورها نظیر اتریش، نروژ، فنلاند، دانمارک و.. راست افراطی یا رسماً در دولت‌های ائتلافی حضور یافتند و یا متحد و پشتیبان احزاب حاکم شدند. امری که به عادی سازی گفتمان راسیستی یاری رسانده است.

با این همه بسیار بدبینانه خواهد بود که تنها از خطر رشد راست افراطی و راسیسم سخن بگوئیم. در تمام نظر سنجی‌ها و در انتخابات رشد احزاب عمیقاً ضد نژادپرست به دلیل مواضع صریحاً ضد نژادپرستانه و سیاست انسانی تر خود در قبال پناهجویان و مهاجرین رشد قابل ملاحظه‌ای یافتند.

به عبارت دیگر در بسیاری کشورهای اروپای همزمان بارشد تفکرات راسیستی ما شاهد رشد تفکرات انسان‌گرای و قطبی شدن گرایش‌های سیاسی نژادپرست و ضد نژادپرستی هستیم. این موضوع در کشور سوئیس امیدوارکننده است. در کشور که مدت طولانی احزاب راست افراطی حاکم بوده‌اند و بصورت ماهرانه اندیشه‌های راسیستی را وارد ساختارهای اجتماعی و فرهنگی و سیاسی کرده‌اند، در حال حاضر شاهد کاهش نفوذ آن‌ها و شکل‌گیری جریان‌های معتدل و انسان‌مدار هستیم که این حرکت که بیشتر در محوریت قشر جوان و تحصیل‌کرده شکل گرفته است، کاملاً امیدوارکننده بوده و آینده روشن را برای جامعه متعادل سوئیس رقم خواهد زد.

سیاست ضد تبعیض و گسترش رفاه راه حل اصلی تضعیف نگرش‌های راسیستی

سیاست فعال ضد تبعیض زمینه مناسب را برای افزایش مشارکت اجتماعی مهاجران، به هم‌پیوستگی و کاهش تنش‌های اتنیک و فرهنگی فراهم می‌سازد. این سیاست در پرتو گسترش رفاه و عدالت اجتماعی مؤثرترین راه مبارزه با راسیسم است. از طرف دیگر برچیدن تبعیض قطعاً شرایط بالندگی چندگونگی فرهنگی را فراهم می‌آورد و سیاست همگون‌سازی و محافظه‌کار را که برخاسته از راسیسم فرهنگی است، محدود می‌کند.

همچنان می بایست در زمینه مبارزه با فقر، بی کاری و شکاف طبقاتی و برخورد با حاشیه نشینی، زمینه سازی تعامل فرهنگ های مختلف و همزیستی مسالمت آمیز، سیاست تازه در اروپا و به ویژه سوئیس ایجاد و دنبال گردد، یقیناً چنین سیاست زمینه ساز یک جامعه متعادل و موفق خواهد بود.

ایجاد تسهیلات قانونی، آموزشی، اجتماعی... برای مهاجران، تا از این طریق این گروه بتوانند جایگاه اجتماعی مناسب خویش را پیدا کرده و با جامعه سوئیس ادغام شوند. این تسهیلات قانونی مهاجران را از آسیب های اجتماعی و روحی و فزیک نجات داده و هزینه های درمانی و اجتماعی و اقتصادی دولت را کاهش می دهد. از طرف دیگر مبالغ هنگفت را که به جیب کارفرمایان غیر مجاز در بازار سیاه وارد می گردد به خزانه دولت واریز می گردد.

واقعیت دیگر این است که راسیسم در اروپا ریشه تاریخی دارد و همواره بر ترس غیر واقعی استوار بوده است، در واقع ترس از بیگانه روی دیگر سکه بیگانه ستیزی است، و مانند بیگانه ستیزی در حال رشد است. این ترس اجتماعی اساساً بر مبنای واقعی استوار نیست و توسط سیاستمداران پوپولیست و رسانه ها با دستکاری و مغز شویی توده ها امکان پذیر شده و فاشیسم و راسیسم را که خطر جدی برای اروپا و جهان است، قوت بخشیده است. بنابراین یکی از وظایف اصلی انسان های آگاه و روشنفکر است که با راسیسم و فاشیسم در کشورهای اروپای مبارزه ایدئولوژیک را شروع کرده و به منظور آگاهی دهی مردم و شفافیت بیشتر تلاش کنند. در واقع وظیفه این قشر روشنفکر همان ساخت زدای است که توسط راسیسم تحت عنوان «آن دیگری» ایجاد گردیده است.

آیا تفاوت های فرهنگی مهاجرین با سرزمین های میزبان هم در خارجی ستیزی نقش دارد؟

مهاجرت به اروپا چه نقشی در رشد خارجی ستیزی داشته است؟

علت شکل گیری نژادپرستی را، به ویژه در اروپا، در چه می دانید؟

چه سیاست، رفتار و گفتمانی به گسترش خارجی ستیزی یاری رسانده است؟

تاثیر رشد جهانی راست افراطی و پوپولیست بر سوئیس چیست؟

و بالاخره راه های مقابله با گسترش راسیسم و نازیسم کدامند؟